اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد راجع به يک مطلبی آن شب، راجع به اين روايت عبدالله ابن سنان يک صحبت اجمالی شد من يک مطلبی را تذکر بدهيم، عرض کرديم که مرحوم نجاشی نوشته که رواه جماعات، کتاب عبدالله ابن سنان را جماعات من اصحابنا که احتمال داديم مراد ايشان از جماعات اين باشد که گروه­های از مثلاً شيعه، واقفيه، زيديه اين­ها نقل کرده باشند يا فتحيه زيديه را که ما نداريم، عرض کنم خدمت­تان که همين طور بود اما راجع به اين حديث هم من گفتم اين­که مثلاً سندهای متعدد دارد واقفيه هستند غير اين­ها هستند اين حديث را اشتباه من اين بود که من آن عبارت نجاشی راجع به کتاب ايشان بود اين حديث احتمال داديم که شفاهی بود اصلاً کتاب نبوده، اگر از کتاب ايشان باشد خب اختلاف­هايي که دارد اختلاف متنی است که الآن به درد بحث­های ما می­خورد اما اگر شفاهی باشد ايشان شفاهی نقل کرده آنهايي که بعدها نوشتند آنها اختلاف پيدا کردند اين فرقش در اين جهت در اين جهت می­شود آن وقت در اين­جا نکته­ای را غير از آن، پس اين اشاره­ای که الآن عرض کردم چون اين حديث را گفتيم معلوم نيست مال اختلاف متن باشد اما دوتايش احتمالاً مال همين اختلاف متن باشد که الآن محل کار ماست يعنی الآن محل بحث­ماست ببينيد در آن حديثی که اين­جا به حسب شماره­ای که ايشان برايش زده شماره هفت زده از خصال نقل کرده ايشان از کتاب خصال و به اصطلاح در صفحه چهار صد و بيست و دو، يا بيست و يک است؟ يا چهار صد و بلی يک است، بيست و يک است، ايشان از کتاب خصال که نقل می­کند شماره هفت زده در اين باب دوازده است مقدمات جامع الاحاديث، اين شماره هفتش اين طوری می­شود حدثنا ابی قال حدثنا سعد ابن عبدالله عن احمد ابن محمد ابن عيسی از بزنطی اين سند صحيح است هيچ جايي بحث ندارد و يکی از نسخ بسيار بسيار معروف کتاب بزنی در قم همين نسخه­ای است که احمد اشعری آورده از نسخ کاملاً معروف اين کتاب در قم است و واضح است که ايشان صاحب کتاب است و جای بحث ندارد و مقدارش را هم در اين قرب الاسناد مرحوم حميری آورده حميری توسط قرب احمد اشعری از احمد بزنطی نقل می­کند همين سندی که اين­جا هست اين کتاب عرض کنم هم مستقلاً در کتاب قرب الاسناد نقل شده در کافی آمده، خيلی جاها آمده احمد اشعری از بزنطی خيلی جاهاست، در اين­جا بزنطی نقل می­کند از آدم ابی­الحسين الخادم بياع اللؤلؤ اين ابی الحسين الخادم همان آدم ابن ميمون است، آدم ابن متوکل معذرت می­خواهم اين در اين­جا ايشان از، اين آدم صاحب کتاب است آدم ابی الحسين بياع لؤلؤ ايشان صاحب کتاب است و به احتمال قوی هم هست که اولين بار اين کتاب نوشته باشد بعدش هم کتاب بزنطی بعد هم که قم آمده احتمالش قوی است که اين از اين کتاب، آن وقت در حديث شماره دوازده که اين­جا زده در همين باب ايشان اين طور نقل کرده از مرحوم کلينی از حميد ابن زياد از ابن سماعه، اين­ها خب از بزرگان واقفيه هستند جای بحث ندارد، عن جعفر ابن سماع، حالا اين بحثی دارند که اين جعفر که است؟ ايشان هم ظاهراً قابل اعتماد است معروف است عن آدم بياع اللؤلؤ اين آدم بياع اللؤلؤ همان ابوالحسين خادم است اين را هم آن شب عرض کردم ابی الحسين خادم اين­جا احتمالاً مصدر يکی است احتمالاً کتاب همين آدم ابن متوکل يا بياع اللؤلؤ لؤلؤ مورواريد فروش، ايشان کتابی داشته اصلش از اين کتاب باشد اگر اين مطلب درست باشد چون صاحب کتاب است و صاحب اصل است و اين­ها علی ما يقال اگر اين مطلب درست باشد اين­جا برای اختلاف نسخ خيلی مهم است آن آشنايي متن، اين­جا خيلی تأثيرگذار است چون در حقيقت ما دو متن از اين کتاب داريم يک متنی است که شيعه نقل کرده، بزنطی نقل کرده يک متنی است که واقفیها و بزرگان واقفيه نقل کردند، آن وقت ثمره­اش کجاست؟ حالا مهمش اين نيست، ثمره­اش اين است که در اينجا دارد اذا بلغ الغلام ثلاثة عشر سنه کتبت در متن مرحوم بزنطی اذا بلغ دارد اين ثلاثه عشر سنه ندارد، خيلی نکته مهم است،

س: اذا بلغ بدون ثلاث عشر

ج: اين به درد بحث ما می­خورد روشن شد، روشن شد چه می­خواهم،

س: بلی بلی

ج: چون خود حديث عبدالله ابن سنان را خيلی بحث نکرديم چون احتمال می­دهيم شفاهی باشد، اما بعد ديشب فکر می­کردم يادم آمد که اين دوتا راويش يکی است، من در بحث هم اشاره کردم که اين ابوالحسين بياع اللؤلؤ با آدم بياع اللؤلؤ يکی هستند هردو يکی هستند، آدم ابن المتوکل بياع اللؤلؤ يکی است اين از جزو ثمرات بسيار مهم مابين دو نسخه است، نسخه واقفی­ها و نسخه اماميه دو نسخه، و خيلی عجيب است که مرحوم کلينی با اين­که در قم بوده و نسخه اماميه را ديده نسخه واقفيه را انتخاب کرده اين هم خيلی عجيب است صدوق در خصالش نسخه اماميه را انتخاب کرده، در نسخه اماميه بلغ بعدش ندارد، بلوغ هم پيش اماميه پانزده سال است سيزده سال نيست در حقيقت معلوم می­شود در قرن چهارم در اين­که اين نسخه کتاب آدم بياع اللؤلؤ چه بوده اختلافی بوده در ميراث واقفيه ثلاث عشر سنه داشته، در ميراث اماميه نداشته ثلاث عشر سنه، و هردو هم ميراث معتبری هستند يعنی آن هم از بزرگانی، يعنی حميد ابن زياد از درجه يک واقفيه است، و کسانی که ابن سماعه جزو فقهاء بزرگ واقفيه هستند، آنها درش ثلاث عشر سنه دارد در نسخه­ای که احمد اشعری و مرحوم شيخ صدوق توسط پدرش و سعد و اين­ها همه اجلاء طائفه هستند اين­جا نقل کرده از بزنطی بزنطی هم که از فوق اجلاء طائفه است، بزنطی که نقل کرده اذا بلغ دارد ثلاث عشر سنه را ندارد اين اختلاف متنی که می­خواستم

س: درمانش هم بر

ج: درمانش الآن مشکل است به طور کلی،

س: زياده را

ج: زياده و نقيصه را که نه، به طور اين طوری است که ميراث های خود اماميه را مقدم می­کردند، مثلاً روايات حميد ابن زياد اصولاً پيش قمی­ها زياد نيست خيلی کم است شايد در فقيه اگر يکی دوتا باشد به نظرم شايد يکی هم نباشد کلينی زياد دارد و شيخ طوسی هم مقدار معتنابهش فکر می­کنم شايد هشتاد درصدش را شيخ طوسی در تهذيب آورده منحصر در، چون کلينی آمده به عراق، ايشان آخر حميد ابن زياد با اين­که واقفی است خواب ديد که در کربلا فوت می­کند نينوا آخر عمرش آمد ساکن کربلا شد و همين­جا هم فوت کرد دفن شد و اين از فقهای تراز اول واقفی­هاست بعدها از زمان علامه به بعد بناشان به اين شد که به حديث واقفيه عمل نکنند، قبل از آن هم بنا شد که در مقايسه مابين دو ميراث ميراث اماميه و ميراث فتحيه واقفيه بر ميراث اماميه مقدم باشد، ميراث اماميه را مقدم بکند، اين با در نظر گرفتن اين کتاب يعنی کتاب آدم بياع اللؤلؤ دو نسخه از او در اختيار ما هست،

س: دو سند در کافی و تهذيب

ج: دوتا؟

س: بلی،

ج: من هم احتمال، من دوتا را هم شک داشتم، دوتا را احتمالاً عرض کردم يک چيزی شبيه دوتا، يکی دوتا، و اين خيلی مهم است،

س: هردوش هم از طريق کلينی است

ج: چقدر؟

س: هردوش از طريق کلينی است

ج: می­گويم تعجب کردم، صدوق بعيد است نقل بکند معلوم شد از طريق کلينی گرفته، علی ای حال خيلی و اين خيلی عجيب است کلينی زياد دارد شايد نمی­دانم کلينی چندتا نوشته و شايد هشتاد درصدش در تهذيب هم آمده تهذيب، آن وقت باز مشکل ديگر اين است که حميد زياد از ابن سماعه نقل می­کند که يک فقيه متعصب واقفی بوده، واقفی متعصب بوده و خودش هم باز شيخ طوسی جداگانه از ابن سماعه نقل می­کند اين هم مصيب، يک مقدار روايات شاذی که الآن در شيخ طوسی است مال اين طريق است ايشان مستقلاً از ابن سماعه نقل می­کند ربطی به کلينی ندارد اين را يک وقت ديگر هم توضيحاتش را عرض کردم نمی­دانم در اين بحث بود، بحث ديگر بود کجا بود؟ توضيحاتش را عرض کرديم،

س: ما روايات متعددی داشتيم که احتلام پشت سرش سيزده سال را گفته بود آن­ها همه واقفی هستند؟

ج: نه، اينی که کتابت است اينی که به عنوان کتاب آدم بياع اللؤلؤ آن وقت اين حديث در کتاب عياشی آمده که سندش را ننوشته آن­جا هم سيزده سال دارد اين حديث در کتاب تهذيب از طريق ابن فضال پسر نقل کرده آن­جا هم سيزده سال را دارد واقفيه هم سيزده سال را دارند، فقط اين طريقی که مرحوم شيخ صدوق از خصال نقل می­کند سيزده سال را ندارد،

س: در کافی چهار صد و سی و پنج­تاست

ج: بلی بلی

س: حالا يک سؤال

ج: دقت کنيد اين خيلی، آن وقت در کتاب کافی از طريق شيعه هم نقل کرده از وشاء آن­جا هم سيزده سال را دارد از اماميه در کافی سيزده سال را دارد کافی از واقفی­ها هم نقل کرده سيزده سال را دارد، مرحوم شيخ طوسی هم از کافی نقل کرده، هم خودش مستقلاً از کتاب ابن فضال پسر نقل کرده آن­جا هم سيزده سال دارد در اينی که مرحوم شيخ صدوق نقل می­کند در خصال، دقت می­فرماييد نقل می­کند و از طريق احمد اشعری و از کتاب بزنطی است آن­جا سيزده سال ندارد بلغ دارد،

س: پس مشهور سيزده سال است شهرت روايي،

ج: شهرت روايي سيزده سال است اما شهرت عملی­اش با اين حرف صدوق است دقت کرديد، لذا عرض کرديم گاهی شهرت روايي يک طرف است شهرت عملی طرف ديگر است، اين­جا شهرت روايي در نسخی، البته عرض کردم آن­های ديگر درش هيچ کدام به آدم بياع اللؤلؤ نمی­رسد دقت کرديد، اين را من چرا گفتم؟ چون اين­جا به يک مصدر می­رسد و ايشان چون صاحب کتاب است اين به درد مانحن فيه خورد دقت کرديد مثلاً در آن نسخه­ای که از ابن فضال پسر است، عن احمد ابن عمر حلبی است، البته ثقه است اما آن نسخه­ای که ايشان در کتاب کافی دارد از وشاء است که ايشان هم خب خيلی جليل القدر است در عياشی هم دو سه­تا مرسل دارد که آن­ها هم از به اصطلاح مرسل است سند ندارد،

س: آخر اختلاف متن، مگر اختلاف مکتوب دارد؟

ج: خب در مکتوب بيشتر است مهم­تر است چون گاهی اختلاف نقل است آنها را عرض کرديم ما اهل سنت را اختلاف­شان را بيشتر اختلاف نقل می­دانيم چون شفاهی بوده، اما در شيعه بيشتر اختلاف نسخه است اين اختلاف نسخه، آن­هاي ديگر را نمی­توانيم اختلاف نسخه حساب بکنيم، دقت کرديد چون يکش مثلاً احمد ابن عمر حلبی است، يکش فرض کنيد وشاء است يکش کس ديگری است،

س: اختلاف نسخه باشد چرا نقيصه و زياده را مطرح نمی­کند؟

ج: همين ديگر نمی­دانيم الآن نسخه اصلی که مال آدم ابن متوکل چه بوده؟ بلغ بوده يا بلغ ثلاث عشر سنه؟

س: اصل اين است که زياده

ج: اين­ها اصلی نيست نمی­شود روايت است

س: پس اصل را قبول نداريد؟

ج: نداريم نه، اين

س: اين اصل به درد اين­جاها نمی­خورد

ج: اصل به درد اين­جاها، چون روايت بوده قرائت بوده، مشايخ بوده الآن نشستيم ما با شما بحث می­کنيم شايد ده برابر اين بحث بوده، الآن که ما در اين زمان بحث می­کنيم آن زمان هم همين­ها کتاب­ها در اختيارشان بود نه اين­که در اختيار من هست در اختيار آن­ها نبوده در اختيار آن­ها هم بوده نگاه کردند کافی را نگاه کردند، صدوق کافی را نگاه کرده، ديده به اصطلاح به مصادری،

س: در مقام دقت و اين­ها بودند

ج: در مقام دقت بودند دقت کرديد اين چون در، ما اين حديث را به ذهن خودمان رسيد که شفاهی باشد، دو متنش ظاهراً کتبی است دو متنش آن دو متنی که راوی اخيرش يکی است، ليکن يکش در طروق واقفيه آمده به نام آدم بياع اللؤلؤ يکش به عنوان در طريق بزنطی آمده ابی الحسين الخادم بياع اللؤلؤ يکی هستند هردو يکی هستند و اين به اصطلاح کتاب داشته، صاحب کتاب است احتمالاً ايشان در کتاب خودش هم آورده، اگر حالا حديث عبدالله ابن سنان کتابش نبوده، ايشان آورده اين­جا الآن مشکل اين شده در قم دو نسخه از اين کتاب موجود بوده يک نسخه­ای که واقفی­ها نقل کردند، ثلاث عشر سنه دارد يک نسخه­ای که اماميه نقل کرده ثلاث عشر سنه ندارد، اذا بلغ دارد نه من می­خواستم اين را نشان بدهم که اختلاف متن را می­خواهيم بررسی بکنيم اين دقت در متن، مثلاً دو سه­تا طريق ديگر هم بوده آن­ها را مقايسه نکرديم چرا؟ چون از افراد مختلف بود، اين چون صاحب کتاب است و شخص واحد است اين اثر دارد،

س: نسخه­ای؟

ج: اين می­شود اختلاف نسخه اين راجع به اين قسمت، حالا چون بحث متن هست،

س: معلوم است که همان قدماء هم مثل صدوق و اين­ها توجه داشتند

ج: قطعاً کافی مقابلش بوده،

س: خب عنايت نياوردند بلی

ج: کافی مقابل،

س: آن­هايي که اصل زياده را قبول نمی­کنند

ج: کافی مقابلش بوده در کافی ديده که اين ثلاث عشر سنه را دارد اين رفته از کتاب بزنطی آورده که ثلاث عشر سنه ندارد، من بحثم اين است که اين بحث­هايي که ما الآن، البته در زمان ما که خب متعارف که اصلاً بحث نمی­کند حالا اولين بار اين دقت­هايي را که ما می­کنيم در حدود هزار سال قبل هم بود، بعد که يواش يواش بحث حجيت تعبدی آمد ديگر اين بحث­ها حذف شد، اين حجت است آن حجت نيست، اين حجت است آن هم حجت است بحث حجيت را مطرح کردند مسأله را حذف کردند ما آمديم گفتيم نه، با اين حجيت حل نمی­شود اين مسأله و انصافاً اگر ما باشيم به ذهن­مان می­آيد که راه صدوق بهتر باشد ثلاث عشر، اما در نسخ ديگر ثلاث عشر سنه آمده، شهرت روايي با ثلاث عشر است، شهرت عملی با روايت صدوق است آنی که مورد قبول است، چون سيزده را سن بلوغ نگرفتند در پسر،

س: بلی

ج: شهرت عملی با پانزده سال است با صدوق است اما شهرت رواي­اش با کلينی است، با متن کلينی است و صدوق هردو متن کلينی پيشش بوده ديده ثلاث عشر سنه، از کتاب واحد هم بوده، ليکن يکش طريق واقفيه بوده ايشان اعتماد نکرده يکش طريق اماميه بوده ايشان اعتماد کرده،

س:

4: 15

طردشان را نگفته آيا فقط؟

ج: طبعاً نگفته بودند که اين قدر بحث نمی­کرديم، وقتی شما

س: شما فرموديد به خاطر اماميه بودنش

ج: احتمال دارد به هر حال اين بهتر

س: بعد از علامه بيشتر بوده

ج: بعد از علامه تعبد قبول نکردند، موثق علامه خبر موثق را قبول نمی­کند نه اين­که چون حتی دوران هم نباشد تنها هم باشد قبول نمی­کند، نه اين­که اين­جا دوتا نسخه خبر واحد هم باشد معارض هم نداشته موثق را قبول نمی­کند علامه البته عرض کردم اخيراً شايد يک چند ماهی است در يک کتابی ديدم حالا آن نمی­دانم از کجا نقل کرده، که اگر آن شخصی که سند به خاطر او موثق است جزء اجلاء باشد علامه نقل می­کند، مثل ابن فضال و اين­ها اما اجلاء نباشد اين را نمی­دانم حالا اين را چون ديدم يکی کسی از بزرگان است به نظرم نسبت داده به علامه من فعلاً نقل می­کنم اما خودم يادم نمی­آيد جايي از علامه ديده باشم اين مبنا را از علامه، علامه مبنايش اين است که خبر صحيح را مطلقاً قبول می­کند، خبر حسن را قبول می­کند اگر معارض نداشته باشد،

س: موثق و ضعيف را هم قبول نمی­کند

ج: موثق و ضعيف را هم قبول نمی­کند طبيعت علامه اين است اين­که ايشان تفصيل قائل شده، يک آقايي تفصيلی نقل کرد من اين را جايي نديدم، يعنی در کلمات ائمه نديدم در کلمات بعد ايشان، اين راجع به اين کتاب اين روايـت که چون من عرض کردم روايت را نمی­دانيم الآن اختلاف متن روش کار بکنيم چرا؟ اختلاف متنش تأثيرگذار هم است، ليکن نه متن عبدالله ابن سنان متن کتاب آدم بياع اللؤلؤ اين کتاب ظاهراً دو متن داشته يک متن پيش واقفی­ها بوده که ثلاث عشر سنه داشته يک متن هم بلغ داشته ديگر ننوشته ثلاثه، اين متن پيش بزنطی بوده کلينی متن ثلاث عشر سنه را ترجيح داده چون مرجح ديگر هم دارد ليکن مرحوم صدوق رو تلقی اصحاب اين را قبول کرده، مشايخ اين را قبول کردند، متنی که درش ثلاثه عشر اين بحث­ها هم اگر شروع کنيم آن قدر خون دلی می­خورديم، بالاخره بحثی می­خواستيم اصلاً اين بحث­ها کلاً مغفول شده يعنی مقارنه­ها، مقابله­ها و دقت­ها و اين­که مثلاً الآن ايشان چهار پنج­تا طريق دارد بر روايتش مرسل را هم حساب بکنيم چهار پنج­تا طريق دارد آن­ها همه­شان دارند الا همين روايت صدوق اين يکی ندارد،

س: خصوصيت مورد اين­جا هست که ثمره باز نمی­دهد اين بحث

ج: چرا؟ سر نسخه آدم بياع اللؤلؤ اين،

س: وقت روايت ديگر داريم رجوع هست و از آن هم که اعراض کرد، اصلاً فرض بگيريد ثلاثة عشر بوده ازش اعراض کردند از بقيه روايات هم اعرض کردند عملاً باز نتيجه

ج: خب شايد سر اعراض هم همين بوده در متنی که بزنطی نقل کرده نبوده اين­ها اعراض را اشکال،

س:

43: 17

ج: باشد ثلاثه عشر ثابت نمی­شود ببينيد اشکال کار چه است؟ الآن آقايون عمل مشهور و اعراض را يک زاويه گرفتند برای حجيت يعنی اين را برای مثل نور افکنی که نور بيندازد يک چيزی روشن بکند خود اين هم تعبد گرفتند، اعرض را تعبد گرفتند، عمل را تعبد گرفتند، ما آمديم که شايد اين اعراض و عمل تعبد نبوده نکته فنی داشته اين طور نبوده که اين­*­*ها برای خودشان،

س: برای خود ندارد، از آن موثوق گرفتن ديگر گفتند چون

ج: چون می­گويند وثوق نه چون وثوق حاصل نمی­شود آن وقت اعراض را تعبد گرفتند اعراض را يا عمل را مثلی که آقاي خويي وثاقت راوی را تعبد گرفتند،

س: بلی بلی

ج: يعنی راه­هايي مثلاً صاحب وسائل شهرت کتاب را تعبد، هر روايتی در يک کتابی مشهور باشد حجت است ببينيد اين تعبد است معنای تعبد اين است يعنی يک زاويه يک معيار را نگاه می­کند از آن زاويه نگاه می­کند پس بحث ما سر اين شد که اعراض و عمل معلوم نيست تعبد باشد شايد آقايون نظرشان همين نسخه صدوق بوده که بيشتر نظرشان اين بوده که در نسخه صدوق که به نحو کتابت است در اين نسخه ثلاثه عشر سنه نبوده سر اعراض اين بوده، در بقيه روايات بوده نمی­خواهم بگويم نبوده، در چندين کتاب هم بوده نه در يک کتاب، در چندين،

س: سر اعراض می­شود وقتی در روايات متعددی باشد آن هم صحيحه و موثقه

ج: معلوم، نه دقت کنيد معلوم می­شود که آن روايت­ها را قبول نکردند معلوم می­شود با اين روايت که آمده معنايش اين است آن را قبول نکرد، و سرش اين است در اهل سنت عرض کردم دارند که اگر دوران امر شد به اين نقيصه قبول چون قدر متيقن آن را می­گيرند مثلاً يک حديثی را يک عده­ای از صحابه، يک عده­­ای نقل کردند از صحابی عن رسول­الله يک عده گفتند کلام خود صحابی است آن­ها می­گويند کلام صحابی دنبال اين قسمت می­روند و لم يثبت مرفوعاً،

س:

39: 19

ج: ها! قدر متيقن دقت می­کنيد ما الآن می­دانيم که در قرن سوم اين حديث در قم آمده و در قم قرن چهارم مورد بررسی قرار گرفته مرحوم کلينی ثلاثه عشر سنه را آورده، و تصادفاً احمد ابن محمد ابن عيسی در هردو سند هست حالا خيلی خنده­دار است هم در جايي که ثلاثه عشر سنه هست احمد هست هم در آن­جايي که نيست، در هردو هم ثلاثه، در احمد اشعری هست، اين شايد نشان دهنده اين بوده که اين­ها گفتند آن نسخه صحيح­تر همانی است که درش ندارد، بلغ دارد حتی اذا بلغ اضافه شد، ولو مثلاً در چندين روايت دارد، در چندين کتاب هم بوده آن ثلاثه عشر سنه ليکن اين مثلاً چيز شده، به اصطلاح آقايون مدرج است کلام خود راوی است کلام صحابی است به قول آقايون يا کلام راوی است اين راجع به اين قسمت،

س: اين شاهد بر اين است که اين را اضافه کردند

ج: ها! که اين مثلاً نسخه را قبول نکردند صدوق هم احتمالاً تبع استادش ابن الوليد مثلاً صدوق رحمه الله در اين­جا از ابن الوليد نقل می­کند از پدرش نقل می­کند از سعد، احتمالاً شايد ابن وليد هم نظرش به همين بوده که اين روايت ثلاثه عشر سنه ثابت نيست نسخه­اش روشن نيست، در نسخه­ای که از بزنطی داريم که نسخه صحيحی هم در آن­جا ثلاثه عشر سنه ندارد دقت کرديد، احتمالی الآن ما دقيقاً می­گويم مشکل ما اين است که بعد از زمان شيخ چون شيخ مسأله حجيت را مطرح کرد آقايان ما دنبال حجيت رفتند ديگر دنبال اين ظرافت­ها چرا شد؟ چرا نشد؟ اينی که ما الآن بهش رسيديم اين را الآن اين پديده را داريم می­بينيم من الآن کار من فقط بيان است اما تحليلش و ماورائش چه است؟ پشت قصه چه بوده آن رمزش را من نمی­توانم هنوز باز بکنم، چون هزار سال گذشته ديگر صحبت يک سال دو سال نيست که صحبت هزار سال از آن تاريخ گذشته، پيدا کردن رمز اين­که چرا در اين نسخه اين آمده، علی ای حال تا اين­جا برای ما اين روشن می­شود که در يک نسخه از کتاب آدم بياع اللؤلؤ که ظاهراً روايت هم اصلش نوشتارش از زمان ايشان است در يکش بلغ دارد، يکش بلغ ثلاثه عشر سنه دارد و مشکلش اين است که اين دوتا امتيازشان يکيش مال مذهب واقفی است و يکی ديگر هم مذهب فتحی است اين مذهب امامی اين است که درش ندارد يعنی سيزده سال را قبول نکردند در مذهب امامی قبول نکردند اين هم يک نکته­ای که چون ديشب از ما فوت شد گفتم امشب من متعرض اين نکته بشوم که اين روايت ربطی به بحث مانحن فيه دارد و تأثير هم دارد که آيا کلمه بلغ باشد يا بلغ ثلاثه عشر سنه باشد و اين اختلاف هم به لحاظ مذهبی مطرح است، هم در مصادر فتحيه آمده سيزده سال هم در مصادر واقفيه و هم در بعضی از مصادر مهم ماست اين کتاب کافی، از آن طرف هم در مصدری مثل خصال مرحوم شيخ صدوق به سند درست نقل می­کند که نبوده درش، حتی اذا بلغ بوده، اين­که ايشان اشتباه کرده متن را کم و زياد کردند، اين خلاف ظاهر است احتياجی ديگر به آن اصول هم نداريم اين مال اين، حالا چون بحث متن و بحث ما در متن روايت است ديشب که عبارتی را از مرحوم شيخ و نجاشی خواندم ديگر حالا يک کمی هم باز بياييم به متن نجاشی و شيخ ولو از متن از روايت خارج، مثل قاعده اين را دو مرتبه راجع به آدم ابن متوکل از نجاشی بخوانيد آدم ابن متوکل چون از آقای بروجردی نقل شده که ايشان نجاشی را ناظر به شيخ می­دانند و من چون اين مطلب را تقريباً يک چند سال اخير شنيدم که رجال نجاشی، فهرست نجاشی، ناظر به فهرست شيخ است از شاگردهای قديم ايشان مثل آقای ابطحی و اين­ها نشنيدم

س: متأخر از آن هست

س: معاصر اند ولی

ج: معاصر اند ليکن نجاشی متعرض شيخ شده خيلی هم توصيفش نکرده ثقه عين، نمی­دانم هی دو سه کلمه خيلی مثل آن محمد ابن حسين آن جلالت قدر ندارد، می­خواهيد آن را هم بخوانيد محمد ابن حسن طوسی اما مرحوم شيخ متعرض نجاشی نشده،

س: اين ناظر بودن را قبول داريد؟

ج: حالا می­گويم، من چون آقا اضافه بر معلومات خودم هميشه اولاً مصدر معلومات مان را می­گوييم که روشن بشود که ريشه­اش کجا؟ من چون از آقای ابطحی مطلب را نشنيده بودم، اين شاگردهای که قديم آقای بروجردی هستند و يک توضيحی که خود ايشان داده باشند اين اخيراً چند سال اخير شنيدم، يکش هم افواه شنيدم که آقای بروجردی می­فرمودند که نجاشی حالا محمد ابن حسن طوسی را بياوريد،

س: شاهدش هم فقط همين که متعرض شيخ شده،

ج: نه اين­که ايشان اما اين­که ناظر است اين خودش نمی­گويم، البته آقای بروجردی چون واقعاً سی سال در بروجرد رو رجال و اسانيد و احاديث کار کردند انصافاً ما اين طور کار کم داريم، يعنی

س: گفت رجال را مثل بچه­هايش می­شناخته

ج: رو کار کردنش خيلی مؤثر است همين طبقاتی که ايشان نوشته که اخيراً چاپ شد من نديدم بودم تازگی ديدم خيلی لطيف نوشته، همين طبقه طبقه آمده تا طبقه سی و هفتم، که ايشان سی و هفتم، يا سی و هشتم است خود ايشان علی ای حال خوب است احاطه ايشان خوب است به تاريخ و طبقات و اينها انصافاً خوب است ببينيد محمد ابن حسن خيلی نجاشی آن تأويلی که

س: تحويل نگرفته

ج: برای مثلاً محمد ابن حسين و اين­ها دارد بلی ثقه عين وجه الطائفه،

س: حجاب معاصرت بوده ايشان

ج: حالا حجاب معاصرت شايد،

س: حالا شريف مرتضی را خيلی تحويل گرفته استادش

ج: بلی استادش هم هست بلی، شريف مرتضی است چرا؟

س: اين­جا بر عکس است

ج: محمد ابن الحسن طوسی بياور،

س:

12: 25

استفاده می­کند

ج: نه تعجب هم هست حالا من می­خواهم اين را عرض کنم چون اين را چون اين را مطلب را من می­خواهم بگويم که اگر مطلبی را من می­خواهم الآن عرض بکنم اين استظهارات شخصی خودم است نه آنی که آقای بروجردی فرمودند مراد ايشان شرح داديم،

س: شماره هزار و شصت و هشت محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی ابوجعفر جليل فی اصحابنا ثقه عين من تلامذة شيخنا ابی عبدالله

ج: همين، کم است انصافاً نسبت به شيخ الطائفه

س: در ترجمه ايشان مؤثر است که ايشان در ليست کتب آورده له کتب منها کذا و کذا بعد

س: يعنی انصافاً معاصر را اين جور هم بگويد خودش باز

ج: خوب است اما خب شيخ اجل از اين­هاست

س: بعد آخرش فرموده مسألة... سه نقطه انگار هنوز بسته نشده بوده

ج: بسته نشده کتابش بسته نشده، حالا آدم ابن المتوکل را بياوريد اول از کتاب آقای خويي، از کتاب مرحوم شيخ علی ای حال من چون عرض بکنم خدمت­تان دقيقاً مراد آقای بروجردی از ناظر بودن مرادشان چيست؟ چون از شاگردهاي ايشان نپرسيدم اما خودم من هم به يک نتايجی رسيدم حالا کار نداريم به عبارت ايشان و ليکن اين اين ناظر به اين معنای که به ذهن من رسيده معلوم می­شود خيلی دقيق بوده و مرحوم نجاشی هم خيلی مراعات ادب کرده و با ادب و با به اصطلاح با لغت علمی، لغت عالمانه مثلاً نقادی کرده يا ناظر به کلام ايشان بوده احتمالاً اين باشد حالا می­گويم چون آقای بروجردی بيان نکردند، اين مطلب البته من اين مطلب را خيلی وقت است داريم می­گوييم اين را گفتيم ليکن آيا واقعاً همين است يا نه؟ آن را فعلاً به آقای بروجردی نسبت نمی­دهم اما اين هست و اين اگر باشد يک نگاه نقادانه بسيار عالمانه و دقيق است يعنی انصافاً و با ادب و با مراعات ادب نسبت به شيخ طوسی حالا بخوان آدم ابن متوکل

س: پس اول فرموديد از

ج: نجاشی، نجاشی بخوانيد

س: مدخل شماره دويست و شصت آدم ابن متوکل ابوالحسين و يا لؤلؤ کوفی ثقه روی عن ابی عبدالله عليه السلام ذکره اصحاب الرجال له اصل رواه عنه جماعة اخبرنا احمد ابن عبدالله

ج: حالا ببينيد اولاً ذکره اصحاب الرجال اين هم يک بحثی با آقای مختاری داشتيم که اصحاب الرجالی که ايشان می­گويند که هستند؟ که اين هم خودش يک نوع ابهام دارد شايد مرادش مثل ابن عقده و اين­ها باشد البته ايشان اين را آورده به عنوان روی عن الصادق­اش که اصحاب رجال بعضی­ها می­گويند ايشان وقتی می­گويد ذکره اصحاب الرجال يعنی خود ايشان تأمل داشته نسبت به ديگران داده پيش خودش ثابت نبوده حالا آن يک بحث، بعد می­گويد له اصل، نجاشی اصولاً متعرض اصول نمی­شود اصلاً کتابش مصنفات است شيخ متعرض اصول می­شود نجاشی می­گويد له اصل، اخبرنا، و اين اصل هم رواه جماعة بلی بفرماييد،

س: اخبرنا احمد ابن عبدالواحد

ج: ابن عبدون به اصطلاح،

س: قال حدثنا علی ابن حبَشی

ج: حُبشی اين هم از خود بغداد است

س: قال حدثنا حميد عن احمد ابن زيد قال حدثنا عبيس عن

ج: عن احمد ابن بشر؟

س: احمد ابن زيد،

ج: احمد ابن زيد الآن يادم نمی­آيد، احمد ابن زيد عن؟

س: قال حدثنا عبيس عنه

ج: حالا اين عبيس ابن هشام ناشری جزو ثقات و اجلاست خودش، اجلاش حالا تأمل اما جزو ثقات است البته ضبطش کردند عبيس من فکر می­کنم چون اين مصغر کلمه عباس است طبق قاعده تصغير بايد عبيِّس باشد چون تشديد دارد ليکن ضبطی الآن در کتب ضبط عبيس ضبطش کردند، عبيس ابن هشام، عباس ابن هشام ناشری

س: شايد مصغر عابس شايد باشد

ج: نه نوشتند عباس بلی و يقال له عباس، نه مخفف عابس نيست به هر حال ايشان خوب دقت بکنيد مرحوم نجاشی اولاً می­گويد ايشان اصل دارد و من فکر می­کنم اگر مراد آقای بروجردی از نظارت اين باشد شايد مثلاً خيلی نکته ظريفی را ملتفت شدند بعد هم اين را که طريق می­دهد از طريق حميد ابن زياد از طريق حميد ابن، يعنی ايشان از بغداد می­رود به کوفه و نسخه را از يک طريق کوفی نقل می­کند از طريق حميد ابن زياد حالا عبارت شيخ را بخوانيم تا معلوم بشود مراد من چه است؟

س: در فهرست همان طور که فرموده بوديد دوتا مدخل دارد ايشان باب آدم شماره پنجا و شش، چاپ مرحوم آقا عزيز صفحه چهل و يک آدم بياع اللؤلؤ له کتاب اخبرنا به احمد ابن عبدون عن ابی الطالب الانباری عن حميد ابن زياد عن القاسم ابن اسماعيل القرشی عن ابی محمد عنه، ايشان در پاورقی فرمودند که در يک نسخه­ای عن القاسم ابن القرشی ابی محمد عنه،

ج: نه بايد عن ابی محمد شايد، ابی محمد شايد اين عبيس باشد، عبيس ابن هشام،

س: اين­ احتمالاً اين­جا چيز باشد بعد اين عبيس هم افتاده باشد در پاورقی ايشان فرموده

ج: نه همان، به نظرم عبيس کنيه­اش ابو چيز می­خواهيد بياوريد عبيس را به نظرم عبيس کنيه­اش ابومحمد باشد احتمال دارد حالا به هر حال خوب دقت کنيد اين آدم ابن آدم بياع اللؤلؤ دومی را بخوانيد

س: آدم ابن المتوکل شماره پنجاه و هفت له کتاب رويناه بالاسناد الاول عن حميد ابن زياد عن احمد ابن

56: 30

الخزاعی عنه بعد ايشان خودشان داخل کروشه اضافه کردند عن عبيس يا عبيّس، نسخه ندارد ظاهراً مثل قبلی تصحيح کرده

ج: احمد ابن زيد خزاعی عنه من، البته اخبرنا جماعة اين مال ابوطالب انباری است ديگر اين غير از جماعتی که به قم می­رسد ابوالمفضل از طريق ابوالمفضل است ايشان ايشان از طريق جماعة مراد جماعة از مشايخ از ابی المفضل از به اصطلاح حميد، ابوالمفضل حميد را درک کرده، متوفای سه صد و ده است حميد، ابوالمفضل سه صد و هشتاد و پنج است اما حميد را درک کرده، هشتاد و هفت است، اما حميد را درک کرده ابوالمفضل، نجاشی ابوالمفضل را ديده نجاشی متولد سه صد و هفتاد و دو است در زمان فوت ابوالمفضل سيزده ساله بوده چون می­گويد کان

53: 31

و سمعت منه برای اين­که سيزده سالش بود در زمان فوت او ليکن نجاشی از ابوالمفضل نقل نمی­کند شيخ،

س: لقب­هايش اين العبيّس هم ابوعبدالله دارد هم ابوالفضل دارد،

ج: ابوالفضل بيشتر چون عباس ابوالفضل است به طور مطلق

س: شيخ می­گويد می­گويد کسر اسمه فقيل عبيّس

ج: اصل هم عباس است يا کسر اسمه فقيل عبيّس نه اين که معلوم است عابس نيست نه، عبس هم نيست نه، علی ای حال خوب دقت کنيد در اين­جا مرحوم شيخ قدس الله سرّه اولاً شيخ از يک طريق اول از قاسم ابن اسماعيل از حميد از قاسم ابن اسماعيل نقل می­کند اين قاسم ابن اسماعيل حالا می­خواهيد عبارت قاسم ابن اسماعيل را بياوريد قرشی اين خودش يک بحث طولانی دارد ليکن من الآن موجزش را عرض می­کنم، در مثل معجم آقای خويي بياوريد،

س: معجم و الا در چيز که فقط در نجاشی در رجالش است يکنی ابومحمد المنذر روی عن حميد ابن زياد اصولاً کثيره،

ج: مرحوم نجاشی تعبيرش اين است که روی عن حميد اصولاً کثيره،

س: رجال شيخ بود

ج: اين رجال شيخ است نجاشی اين تعبير نمی­کند، نه يک جا به نظرم دارد روی عنه ثلاثين اصلاً، يکی ديگر هم دارد که همين طوری می­گويد روی، آن وقت عبارت شيخ را بياور، عبارت آقای خويي، شيخ راجع به او يک عبارتی هم دارد،

س: اين عبارتش هم در رجال بود، اول خويي را آوردم که

ج: قاسم ابن محمد اسماعيل يکی از کسانی است که حميد ازش نقل می­کند آثار اصحاب را، بفرماييد

س: القاسم ابن اسماعيل قرشی يکنی ابامحمد المنذر روی عن حميد اصولاً کثيره رجال الشيخ فيمن لم يرو عنه

ج: بعدش؟

س: و قال فی کتب الغيبه عند کلام فی الواقفه حديث رابع و روی ابوعلی محمد ابن حمام عن علی ابن رباح قال سئلت قاسم ابن اسماعيل قرشی و کان ممطوراً ای شئ سمعت

ج: ممطور يعنی واقفی، باران زده چون حضرت فرمودند کلاب نمی­دانم طرک سگ­هاي هستند که باران به ايشان خورده به واقفيه ممطور می­گفتند ممطور يعنی باران خورده، باران خورده يعنی واقفيه،

س: به حذف کلب است

ج: به حذف کلب، کلباً ممطوراً، بفرماييد

س:

26: 34

ديگران می­شود مقصود از ممطور اين­که باعثی

ج: مثل سگ­های ولگرد مثلاً خيابان بلی چون از امامت دور شدند

س: ای شئ سمعت من محمد ابن ابی الحمزه قال ما سمعت منه الا حديثاً واحداً قال ابن الرواح ثم اخذ بعد ذلک حديثاً کثيراً فرواه عن محمد ابن

ج: نه حديثاً کثيراً رواه، واو ندارد رواه عن محمد ابن ابی حمزه، خيلی خوب اين بحثش طولانی می­شود بحث قاسم ابن اسماعيل اين قدر متيقن است که به اصطلاح حميد ابن زياد مقدار زيادی از اصول را از اين آقا نقل کرده يعنی از آقای قاسم ابن اسماعيل من فکر می­کنم مرحوم نجاشی رضوان الله تعالی عليه اگر کلامش حاشيه باشد يا ناظر باشد به کلام شيخ نکته­اش اين باشد شيخ کتابی اين آدم بياع اللؤلؤ را تعبير به کتاب کرده نجاشی با اين­که عادتش اين نيست که تعبير به اصول بکند، می­خواهد بگويد شيخ اين­جا اشتباه کرده اين کتاب چون شيخ هم از کتاب حميد نقل می­کند اين شيخ هم مصدرش برای اين کتاب کتاب حميد است من که از کتاب حميد نقل می­کنم در نسخه­ای که ما نقل می­کنيم ازش تعبير به اصل شده نه کتاب دقت بکنيد با اين­که

س: کتاب غير اصل است

ج: نه خودی، نه کتاب آدم بياع اللؤلؤ

س: که حميد ازش نقل می­کند

ج: چون هردو به چيز برگرداندند به حميد، ليکن شيخ از طريق ابوالمفضل نقل کرد نجاشی ابوالمفضل را ديده گفته چون ضعيف بوده ازش نقل نمی­کنم دقت کرديد شيخ ابوالمفضل را نديده دقت کنيد توسط مشايخ بغداد از او نقل می­کند چون شيخ قائل به حجيت تعبدی است قبول کرده، جزو شيوخ حديث بوده قبول کرده، نجاشی چون مقابله می­کرده قبول نکرده، نجاشی از يک طريق صحيح می­آيد از حميد نقل می­کند يعنی نجاشی می­خواهد بگويد آقای شيخ شما اشتباه کرديد در آن نسخه­ای که شما از حميد داريد آن­جا آمده له کتاب مثلاً گفته حدثنا فلان فلان عن آدم بکتابه ليکن در نسخه من دارم عن آدم باصله، دقت کرديد ملتفت شديد چه می­خواهم؟ اگر مراد آقای اين راجع به متن هم ديگر حالا بحثی، اگر مراد آقای بروجردی از ناظر، روشن شد اين خيلی نکته ظريف است اين را هم دقت کرديد خيلی نکته ظريفی، چون اصلاً نجاشی اصولاً متعرض اصول نمی­شود اين­که اين­جا آمده گفته علی خلاف قاعده می­خواهد اشاره بکند به اشتباه شيخ که شيخنا شما درست است از طريق ابوالمفضل از حميد نقل می­کنيد، ليکن نقل کرديد عن حميد بکتاب آدم، در آن نسخه­ای که من دارم عن آدم باصله نه بکتابه،

س: جوان­تر هم بوده هيچ اسمی از اين نمی­آورد

ج: ها! دقت کرديد،

س: حالا شايد هم جوانش بوده

ج: بلی ملتفت شديد چه می­خواهم؟ اگر اين، خيلی دقت است انصافاً در بحث متن من چون خيلی معتقد هستم که خوب است در حوزه­های ما يک بحث متن شناسی به طور کلی مثلاً کيفيت من پيش شيخ طوسی در نهايه، در خلاف، در مبسوط، فرض کنيم در فهرست، در رجالش اصلاً آشنا شدن با متن اين خودش يک رشته خاصی است نجاشی اگر به اين معنی ما بگيريم و اين معنی معنای بدی هم نيست، من ناظر هم برايش به اين معنی شايد آقای بروجردی نظرش اين بوده که نجاشی ناظر به شيخ است ناظر به اين معنی نجاشی نمی­آيد بگويد شيخنا تو اشتباه کردی، خيلی مؤدبانه و خيلی علمی، روشن شد می­آيد می­گويد آقا شما از کتاب ابوالمفضل نقل کردی، ابوالمفضل هم رفته کوفه از حميد شنيده قبول، ليکن نسخه­ای که من دارم از ابن عبدون که بر می­گرده به آن حوشی، فلان حوشی کذا عن حميد در نسخه­ای او اصل هست، نه در نسخه او کتاب هست، او در حقيقت در حميد در کتاب خودش عرض کردم اين هم يکی از معضلات ما اين است نجاشی در کتاب حميد تعبير به رجال کرده له کتاب رجال، اما در خود نجاشی يک بار يا دوبار دارد ذکره حميد فی فهرسته، که لذا ما اين را هم شاهد قرار داديم که شايد رجال در آن زمان با فهرست يکی بوده يعنی در حقيقت رجال حميد همان فهرست بوده، رجال نه اين­که حال روات باشد طروق­شان به اصحاب کتب باشد مثل خود فهرست نجاشی روشن شد، اين هم رجال است اين هم رجال است اين رجالی است به مؤلفين آن رجالی که ما الآن می­خوانيم اصطلاحاً علم رجال احوال روات بماهم روات نه بماهم مؤلفين احتمالاً مرحوم نجاشی مرادش از کتاب رجال در کتاب فهرست همين فهرست باشد در حميد، در حميد فهرست، آن وقت ببنيد نجاشی خيلی مؤدبانه اين اگر مراد آقای، من عرض کردم برايتان همان اول مبدأ علم خودم را گفتم چون از شاگردهای آقای بروجردی نشنيدم اگر اين مطلب درست باشد در جاهاي ديگر هم ما اين را تطبيق کرديم هست اين مطلب دقت کرديد، اين هم برای متن شناسی کتاب نجاشی در جاهای ديگر هم نجاشی اين را دارد ليکن علمی ادبی مثل همين که الآن ديديم،

س: خيلی گره­ها را می­تواند باز کند

ج: می­خواهد بگويد آقا در آن نسخه­ای که من از کتاب حميد داريم ازش تعبير به اصل شده و انصافاً هم حق با نجاشی است انصافاً چون اصولاً اولاً مرحوم شيخ دارد که حميد روی عن قاسم اصولاً کثيره ثانياً ما يک بحثی را مطرح کرديم چون نديدم آقايون مطرح کرده باشند يک مقدار راجع به آن صحبت کرديم يک احتمالی داديم که اصولاً کلمه اصل در شيعه توسط واقفی­ها جعل شده اصلاً، اين تا حالا نگفتند آقايون،

س: دست­شان از معصوم کوتاه شد

ج: ها! چون دست­شان از معصوم کوتاه شد گفتند ما به اصل بر گشتيم يعنی کتاب حريز مثلاً به جايي که به امام رضا برگرديم بعد از موسی ابن جعفر، اينی که مثلاً مثل حميد را می­گويد اصول کثيره اصول را در مقابل امام معصوم قرار دادند، اصل آن است، اصل کتاب حريز عن ابی عبدالله مثلاً عن زراره عن ابی عبدالله اين اصطلاح احتمالاً اصطلاح اصول را بيشتر واقفيه به کار بردند که شايد هم نجاشی مثلاً کمتر به کار می­برد اگر اين مطلبی که من عرض کردم اين هم درست باشد اين­ها مؤيد مرحوم نجاشی می­شود شواهدی است که مؤيد نجاشی می­شود که به احتمال بسيار قوی آن وقت ايشان می­خواهد بگويد که شيخنا اين کتاب در اين دو طريقی است که شما نوشتيد يک طريقش هم تصادفاً ابن عبدون هم درش هست اما من از طريق ابن عبدون از علی ابن حوشی از حميد تعبير کرده به اصل، اصل آدم، و انصافاً اگر مطلب اين جور باشد حالا من به ذهنم رسيده اگر اين مطلب اين طور باشد که ايشان با کمال ادب و با کمال نکته سنجی علمی می­خواهد اشتباه شيخ را بيان بکند که شما چرا گفتی له کتاب؟ بايد بگويي له اصل، آن وقت در اصحاب الباقر، صادق نوشته ايشان يا من لم يرو، در جال شيخ آدم ابن متوکل را نگاه کن،

س: شيخ اصل بودن را قبول نداشته؟

چ شايد شيخ نه شيخ رضوان الله تعالی عليه نسخه­های که در اختيار مثلاً چون حجيت، نسخه ابوالمفضل کتاب آمده، شيخ هم کوتاهی نکرده نه اين­که حالا، اما نکته سر چه است؟ نکته اين است که دو سه طريق داشته در بعضی از طروق اسمش اصل آمده، در بعضی از طروق اسمش، در بعضی از اجازات طريق يعنی اجازه، در بعضی از اجازات کتاب آمده در بعضی از اجازات اصل آمده نجاشی اصل را ترجيح داده، و لذا طريقی هم که نجاشی نقل می­کند با اين­که استاد مشترک دارد با شيخ، شيخ از اين طريق وارد نشده، دقت کرديد، چون آقايون بحث­های طريق و سند را نگاه نمی­کنند مرحوم نجاشی از طريق علی ابن حوشی به حميد می­رسد، ايشان از طريق ابوالمفضل يک طريق ديگر هم داشته ايشان به حميد می­رسد يعنی طروق رسيدن به حميد مختلف است انما الکلام آيا در رجال حميد يا در فهرست حميد آن تعبيری که بوده آيا تعبير اصل بوده يا تعبير کتاب بوده؟ انصافاً ما باشيم ميل­مان با نجاشی بيشتر است،

س: ممحض هم در اين رشته بوده شايد

50: 43

مختلف داشته

ج: ها! و انصاف، بلی اين

س: آدم بياع اللؤلؤ ببخشيد شيخ در اصحاب ابی عبدالله آورده

ج: خب درست است اين­جايش را اشکال نکرده در اصحاب موسی ابن جعفر نياورده

س: يکبار

ج: يکبار آورده علی ای حال اين نکته را هم عرض کنم حالا که مادام بحث متن داريم و اين بحثی که نجاشی ناظر است اگر اين مطلب را ما به اين صورت مطرح بکنيم که عبارات نجاشی وقتی می­گويد در حقيقت خيلی مؤدبانه و عالمانه و رو اصول علمی، می­گويد آقا اين­که شما گفتيد بلی اما من در طريقی که من دارم تعبير اصل شده، و انصافاً با شواهد خارجی هم همين می سازد تعبير نجاشی، بيشتر با شواهد خارجی می­سازد اين هم راجع به يک نکته­ای که در بحث سابق داشتيم.

برگرديم به بحث ديگری، البته بحث ما راجع به اختلاف متن بود، تا اين­جا بيشتر اختلاف متن واحد مثلاً کتاب علاء عن محمد ابن مسلم که اين حديث را ازش خوانديم بعد هم به يک مناسبتی متعرض حديث عبدالله ابن سنان و اختلافاتی که در متن حديث عبدالله، ليکن گاه گاهی متنی که ما داريم اختلافی که ما داريم مال يک راوی واحد هست اما از کتاب واحدی نيست، اين يک مشکل ديگر اين است يعنی ما الآن فرض کنيم مثلاً زراره چندتا شاگرد دارد و يک شاگردش يک جور نقل می­کند يک شاگردش جور ديگر نقل می­کند اين هم يک جور ديگر اختلاف متن است، تارتاً اختلاف متن مال اين است که مثلاً کتاب علاء به اصطلاح حساب بکنيم که الآن حساب کرديم که اين اختلاف داشت در مسأله به اصطلاح آن بين و اينها، يک دفعه مسأله به اصطلاح اين است که نه دوتا شاگرد يک استاد هستند ظاهراً هم استاد به نحو شفاهی گفته احتمالاً اما دوتا شاگرد مختلف نقل کردند اين است يکی از موارد اختلاف متن ما، باز اين است که اين جوری پيش می­آيد يک بحثی است عرض کردم در اين کتاب جامع الاحاديث صفحه پانصد و دوازده در جلد هفتم، از اين چاپ سی و يک جلدی در باب نوزده ايشان متعرض رواياتی شده که بلی که متعرض اين بحث شدند در اين­جا روايات خب مختلف است الآن نمی­خواهم وارد بحث روايش بشوم متون مختلفی دارد ببنيد مثلاً در کتاب سرائر از کتاب جميل ابن دراج در بحث مستطرفات نقل می­کند جميل عن زراره عن احدهما عليهما السلام انه قال فی رجل مسافر نسی الظهر و العصر فی السفر حتی دخل اهله، قال يصلی اربعه رکعات اين ظاهراً اگر مرادش بقاء وقت باشد اشکال ندارد اما اگر مرادش خروج باشد آن خلاف مشهور است چون مشهور است که نمازی که قضاء شده همان طوری که قضاء شده اقض مافات کمافات ازش اگر در حال سفر فوت شده در حال حضر هم بايد قضائيش رکعتين باشد، قصراً باشد نه تماماً آن وقت دقت کنيد اين­جا مثلاً اين جور روايات را به مبنای که ما گرفتيم خيلی مشکل درست نمی­کند چرا؟ چون هم جميل ابن دراج معروف است هم زراره معروف است و اين­که اين کلام زراره فقط توسط جميل نقل بشود بعد هم جميل که در قرن دوم بوده کلام ايشان در هيچ کتابی، در هيچ مصدری نيايد تا قرن ششم در کتاب سرائر همين خود همين تاريخ را که آدم نگاه می­کند کاملاً روشن است ديگر، شهرتی که جميل دارد و شاگرد معروف زراره است اين خودش ديگر مطلب را روشن می­کند خيلی نمی­خواهد ما برايش به اصطلاح صحبت بکنيم، اين هم يک،

س: با اين حساب مستطرفات سرائر را شما کلاً؟

ج: بحثی اصلاً مستطرفات را به اين عنوانی که اين­ها نمی­دانم سند دارد اصلاً آن بحث نمی­کنيم بحث از همين بحث­های تاريخی و جهات ديگر هم دارد که به اصطلاح بايد حساب بکنيم حالا،

س: طروق مستطرفات هم نيست؟

ج: بلی آقا؟

س: می­گويم مستطرف السرائر در طروق اجازات

ج: حالا آن بحث طروقش چيز ديگری است، روايتی که در اين­جا داريم عرض کردم اين باب روايات زياد دارد که الآن وارد بحثش نمی­خواهيم بشويم معارض دارد عرض کردم در مثل کتاب مسالک نوشته و المسأله من اشکل الابواب و آقای خويي هم هی سعی می­کنند به يک نحو جمع بکند، آخرش می­رسد که تعارض است و چاره­ای ندارد، به قواعد هردو را اگر طرح بکنيم به قواعد برگرديم اين روايتی که اين­جا دارد، به شماره نه در کتاب تهذيب عنه از کافی يعنی از علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد ابن عيسی عن حريز عن محمد، اين حريز تاريخش واضح است کتاب حريز ابن عبدالله سجستانی است که توسط ابراهيم ابن هاشم به قم آورده شده و کاملاً در قم جا افتاده اين کتاب الصلاة حريز است همين الآن هم اگر کتاب الصلاة کافی بخواهيم احاديث حريز را ازش جدا بکنيم ضربه به کتاب می­خورد کتاب را از بين نمی­برد اما ضربه بهش می­خورد اين قدر هنوز احاديث صلاة حريز تأثيرگذار است تا اين درجه در اين­جا از محمد ابن مسلم قال سئلت اباعبدالله عليه السلام عن رجل يدخل مکة من سفره و قد دخل وقت الصلاة قال يصلی رکعتين فان خرج الی سفر، و قد دخل وقت الصلاة فيصلی اربعه، در اين­جا دارد که اگر وقت داخل بود ليکن خرج آن­جا يصلی اربعاً يدخل مکتين اين مکه در بعضی، يدخل من سفره و قد دخل وقت الصلاة بلی، اين­جا دارد که البته آن چون مکه دارد حالا نمی­گوييم مکه چون يک مشکل دارد که قصد اقامت می­خواهد رجال در کتاب تهذيب هست در کتاب کافی عن رجل يدخل من سفره و قد دخل وقت الصلاة قال يصلی رکعتين، يعنی ظاهرش اين است که در حال سفر وقت داخل شده اما ايشان نماز نخوانده تا خانه­اش رسيده خب الآن مشهور فتوی اين است که چهار رکعت بخواند اين­جا دارد يصلی رکعتين، اين در اين نسخه به اصطلاح بلی، اين روايت را در اين متنی که الآن من برای شما خواندم از کافی بود مرحوم شيخ اولاً يک بحث راجع به متن است متن خود روايت مرحوم شيخ طوسی هم از کافی اين را نقل کرده بعد باز مرحوم شيخ طوسی بلی، در جايي ديگر تهذيب نه پشت سر اين از کتاب سعد ابن عبدالله نقل می­کند اين منشأ اين شده که آقايون تصور بکنند شيخ طوسی اشتباه کرده سندها را خلط، نه اين اصلاً مصدرش عوض شد، از ابی جعفر مراد از ابی جعفر در اين­جا مشهور به ابی جعفر در اين­جا احمد اشعری است ما دوتا حمد داريم هم رتبه هستند هردو هم کنيه­اش احمد است هردو هم احمد ابن محمد هستند، هردو هم کنيه­شان ابوجعفر است احمدبرقی و احمد اشعری ليکن چون سعد شاگر احمد اشعری است به اين قرائن می­گوييم احمد اشعری عن علی ابن حديد و حسين ابن سعيد، علی ابن حديد تضعيف شده حالا گفتند به خاطر جهات ديگر بوده ايشان از حسين ابن سعيد عن حماد ابن عيسی عن حريز عن به اصطلاح، البته نوشته حريز ابن عبدالله ابی جعفر اين غلط است عن محمد ابن مسلم قال سمعت اباعبدالله عليه السلام، سئلت اباعبدالله معذرت می­خواهم آن­جا هم سئلت ببينيد الآن ما دو نسخه از کتاب حريز داريم يک نسخه مشهور در قم که کلينی نقل کرده ابراهيم ابن هاشم عن محمد ابن مسلم، يک نسخه هم مرحوم شيخ طوسی منفرداً از کتاب سعد نقل کرده که احتمالاً کتاب الرحمه سعد باشد، اين نسخه دوم را آقايون توجه نکردند مرحوم سعد از کتاب حسين ابن سعيد نقل کرده و عرض کرديم کتاب حسين ابن سعيد جزو مصنفات بوده درجه دو و سه بوده، پس در حقيقت آن وقت در اين­جا دارد سئلت اباعبدالله هردو هم سئلت اباعبدالله عن رجل يدخل فی سفره و قد دخل وقت الصلاة و هو فی الطريق ببينيد در اين سنخه و هو فی الطريق زيادی است در آن نسخه افتاده، مصدر هردو يکی است کتاب حريز است آن وقت آن توضيح می­دهد وقتی که آذان گفتند اين در راه بود آن را آقايون گفتند مثلاً دخل من سفره و قد دخل وقت، توجيه کردند دخل وقت السفر وقتی که از سفر رسيد به خانه خودش، چون در آن­جا دارد که يصلی رکعتين اين يک مشکل اين است، يک مشکل اين که خيلی مشکل دارد چون خانه خودش رسيده رکعتين، در اين­جا اين شبهه را برداشته و هو فی الطريق قال يصلی رکعتين، و ان خرج الی سفر مثل همان است و قد دخل وقت الصلاة فيصل اربعاً اين دوتا متن از يک کتاب واحد است کتاب حريز يکی نسخه مشهور حريز که ابراهيم ابن هاشم نقل کرده يکی نسخه حسين ابن سعيد و علی ابن حديد،

س: چرا در يک باب نياورده دوتا را

ج: يکی را آخر تهذيب آورده

س: می­دانم در جلد دو

ج: اوائلش آورده يکی در باب زيادات

س: يک دفعه جلد سه رفته

ج: آن هم زيادات

س: زيادات الجزء الثانی من کتاب الصلاة

ج: اصلاً،

س: يعنی حتی باب صلاة مسافر هم نيست

ج: در باب زيادات آورده زيادات را هم احتمال دارد مثل نوادر يعنی روايات غير، عرض کرديم زيادات اين نيست، زيادات رواياتی است که بعد شيخ پيدا کرده الحاق کرده به کتاب، اين روايت من می­خواستم بگويم، اين دومی را در ابواب زيادات آورده اين همان نکته­ای است که من عرض کردم که شيخ گاهی حديث واحد را در دو جا می­آورد فاصله دارد خودش توضيح نمی­دهد که کدام نسخه صحيح است ما الآن که جمع کرديم داريم توضيح می­دهيم، خب اين روايت الآن شاذ است اين روايت،

س: عرض کنم که اين در زيادات آورده را توضيح داده گفته معارض دارد اين­جا انگار معارض در ذهنش نيامده بوده

ج: با اين­که اين­جا معارض، نه معارضش جای خودش عرض کردم اشتباه نشود يکی معارض است يکی اختلاف متن است کار به معارض نداريم،

س: بعد در استبصار هم فقط اين متن دوم را آورده،

ج: در متن اول را فقط تهذيب آورده استبصار نياورده

س: بلی استبصار هم که ديگر آن يکی کلاً نياورده

ج: نياورده آن يکی دقت کرديد، پس در حقيقت من روز اول هم عرض کردم اختلاف متن غير از اختلاف حديث است غير از تعارض است الآن ما اين اختلاف متن را ما می­بينيم الآن و قد دخل و هو فی الطريق، دخل وقت الصلاة و قد دخل وقت الصلاة اين و هو فی الطريق در متن مشهور نيست،

س: در فقيه هم هست

ج: فقيه اجازه بدهيد اين­جا از فقيه نياورده،

س: فقيه هم هست، چون می­خواستم فقيه نبوده اين­جا در چيز اين شکلی است، فقط يک توضيح داده با روايت مشکل داشته

ج: آقای بروجردی نوشته فقيه حريز عن محمد ابن مسلم و هو

س: و اما خبر حريز عن محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله عليه السلام قال سئلته عن رجل يدخل من سفره و قد دخل وقت الصلاة، و هو فی الطريق،

ج: ببينيد تا گفت و هو فی الطريق صدوق متن حسين ابن سعيد را گرفته،

س: يدخل من سفره

س: نسخه بدل فی سفره دارد

ج: يدخل من سفره و قد دخل وقت الصلاة اگر از نسخه مشهور قم گرفته بود و هو فی الطريق نداشت اين متن شناسی که عرض کردم در اين­جا فعلاً به لحاظ همين روايت حريز است، و هو فی الطريق اشاره به چه است؟ دقت کرديد چه می­خواهم بگويم صدوق اسم نبرد نسخه حسين ابن سعيد را نقل کرده اگر و هو فی الطريق نبود نسخه کلينی را نقل کرده،

س: توضيحی هم ايشان می­دهد، شيخ صدوق می­گويد فانه يعنی به يا يُعنی به اذا کان لايخاف فوت وقت، فوات خروج الوقت اذا کان ليخاف فوات خروج الوقت اتمّ، و ان خاف خروج الوقت قصر،

ج: اين­که اصلاً به اين روايت نمی­خورد آن يک چيز ديگری است، بلی يک چيز ديگر است آن، آن اصلاً اشتباه است توجيه صدوق خيلی اشتباه است روشن شد آخر ما آن توجيهاتش را کار نداريم، اول نسخه شناسی­هايمان را بکنيم دقت کرديد چطور شد؟ راه قدماء تا ايشان گفت و هو فی الطريق يعنی نسخه حسين ابن سعيد را آورده، اگر و هو فی الطريق نبود نسخه کافی را آورده، آن وقت شيخ نسخه حسين ابن سعيد را از طريق سعد نقل می­کند با اين­که خودش هم طريق دارد به حسين ابن سعيد، حالا در اين­جا دارد حريز عن محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله و ذکر مثل اين نسخه حسين ابن سعيد که عرض کردم، اين آقا يک مطلب پس بنابراين از جناب آقای حريز از آقای محمد ابن مسلم به اصطلاح نقل شده که اگر مسافر بود حاضر شد وقت اذان در سفر بود نمازش را دو رکعت بخواند، خانه خودش است نماز را دو رکعتی بخواند اگر در خانه خودش اذان را شنيد، در آمد در راه هم بخواهد نماز چهار رکعتی بخواند اين مطلبی است که حريز از محمد ابن مسلم، آن وقت حديث شماره يازده اين­جا منحصراً از تهذيب، ببينيد الحسين ابن سعيد باز از همين منصف عن صفوان ابن يحيي که احتمالاً از کتاب صفوان است و فضاله، فضاله ديگر خودش طريق است عن العلاء دقت کرديد، ايشان دومش از کتاب علاء است، اولش که صفوان است يا از کتاب صفوان، صفوان از کتاب علاء پس اين­جا يک نسخه­ای هم ما از کتاب ابن رزين داريم که اين سند هم درست است فقط کتاب حسين ابن سعيد مصنف است عن محمد ابن مسلم، همان راوی، دو شاگرد محمد ابن مسلم علاء ابن رزين و حريز عن احدهما عليهما السلام فی الرجل يقدم من الغيبه فيدخل عليه وقت الصلاة قال ان کان لايخاف اين­جا دارد ان يخرج الوقت فيدخل فيتم و ان کان يخاف ان يخرج الوقت قبل ان يدخل فيصل و ليقصر اين را مرحوم صدوق آمده شاهد جمع قرار داده اصلاً توجه نکرده اين روايت هيچ ربطی به شاهد جمع ندارد،

س: اين البته از طريق حکم ابن، و فی کتاب حکم ابن مسکين قال ابوعبدالله مشابه اين را دارد

ج: مشابه آن است اما به اصطلاح

س:

40: 59

ج: بلی راه اين جوری گرفته، ببينيد الآن اين کتاب علاء ابن رزين اين هم شاگرد است اين در حقيقت تفصيلش راجع به حکم نيست اين تفصيلش راجع به موضوع است، اشتباه کردند آقايون خيال کردند جمع بين روايات می­کند اين مراد امام اين است ببينيد می­گويد شخصی از سفر وارد شد در سفر نماز قصر نخواند امام می­فرمايد که اگر وقت هست برگرده بيايد داخل شهر خانه خودش که آمد نماز را تمام بخواند آن می­گفت قصر بخواند و اگر وقت نيست در همان سفر قصر بخواند مراد اين است

س: که نماز قضاء نشود

ج: که نماز قضاء نشود واضح شد، صدوق خيال کرده اين وجه جمع است اين اشتباه کرده اين وجه جمع نيست،

س: اين بيان موضوع است

ج: اين بيان موضوع است، اين فتوای مشهور الآن با اين است، اين هم يکی از موارد اختلاف متن، نه اختلاف متن در راوی واحد، و لذا اگر دقت شنيده باشيد سابقاً من چندبار گفتم ما گاهی اوقات تعارض ما در کلام امام نيست در کلام خود راوی است الآن نمی­دانم اصلاً محمد ابن مسلم چه گفته به شاگردهايش؟

س: بلی

ج: خوب دقت کنيد پس در نتيجه اگر اين جور شد ديگر آن مرجحات را نياوريم روايات باب اخبار علاجيه؟ چون ما الآن فتوای محمد ابن مسلم را نمی­دانيم اگر در سفر وقت داخل شد و رسيد به حضر نماز را تمام بخواند علاء اين جور نقل کرده نماز را قصر بخواند حريز اين جور نقل کرده مرحوم صدوق چون ديده هردو از محمد ابن مسلم است خيال کرده اين شاهد جمع باشد اصلاً دوتا روايت اند يکبار ديگر اين را می­خوانم، عن العلاء ابن رزين عن محمد ابن مسلم عن احدهما فی الرجل يقدم من الغيب اين روايت را هم نه صدوق آورده صدوق مضمونش را آورده و نه کلينی هم اين را نقل نکرده، کلينی آن ر ا نقل کرده که اگر در سفر وقت داخل شد در حضر هم که شد قصر بخواند اگر در حضر وقت داخل شد رفت سفر بازهم تمام بخواند، فتوا هم اين نيست الآن، و بزرگان اصحاب امثال سيدمرتضی، امثال شيخ مفيد ديگران، به همين مشهور فتوی دادند اين هم يک مطلب، چندتا مطلب را ما می­خواهيم با همديگر حلاجی­اش بکنيم، اين هم تعجب آور شده با اين­که کلينی که جزء اجلاء اصحاب است آن روايت را آورده، اين هم که آقايون می­گويند من اشکل

19: 2: 1

واقعاً حالا من بقيه رواياتش را هم نخواندم، حالا مايل باشيد می­خوانم کل باب را روايت ديگر هم دارد منحصر به اين هم شرح دارند شرح خاص خودش را دارند،

س: کلينی رواياتش خلاف مشهور است،

ج: خلاف مشهور است

س: يعنی فتوای مشهور

ج: و اين هم برای آقايون مشکل شده چرا امثال شيخ مفيد، سيدمرتضی، شيخ طوسی آن را قبول، اين هم يک نکته­ای است چطور شده آن نسخه علاء را قبول کردند، همان هم از محمد ابن، خوب دقت کنيد لذا در اين­جا نمی­دانم ملتفت شديد اين­که اخبار علاجيه را بخواهند به کار ببرند غلط است اصلاً درست نيست چون خود کلام محمد ابن مسلم روشن نيست،

س: تعارض بين دو روايت است

ج: دو نقل از محمد ابن مسلم است، اصلاً محمد ابن مسلم اول اين را گفته بعد آن را گفته توضيح داده که من اشتباه کردم،

س: شما بفرماييد بين دوتا نسخه هيچ موقع بحث تعارض مطرح نمی­شود

ج: نمی­شود، بين دو نقل از يک شخص از اصحاب امام

س: چرا؟

ج: تعارض هست اما ربطی به اخبار علاجيه ندارد اين­ها می­خواهند از راه اخبار علاجيه حلش بکنند،

س: چرا ربطی ندارد وقتی که

ج: چون کلام از امام نيست

س: خبران

ج: اصلاً ما نمی­دانيم محمد ابن مسلم چه گفته؟ بالاخره محمد ابن مسلم چه گفته؟ اگر اول اين را گفته خب دومی را گفته می­­گويد من اول اين را گفتم اشتباه کردم درستش اين است،

س: نمی­دانيم محمد ابن مسلم چه گفته؟ نمی­دانيم امام چه گفته؟

ج: طبعاً ابتداءً خود محمد ابن مسلم را نمی­توانيم بالاخره فقيه است ملا است ديگر دوتا شاگردش هستند، اين ببينيد و اين طريق هم کاملاً صحيح است به لحاظ سندی کاملاً، مشکل اين طريق همان نکته­ای است که من عرض کردم نکته فهرستی است يعنی از يک مصنف است اين روايت از يک مصنف است طبعاً کتاب حريز مشهورتر است انصافاً کتابی است بسيار مشهور علاء هم فوق العاده کتابش مشهور است اين بحث ندارد و اين نسخه از مرحوم حسين ابن سعيد از دو نسخه نقل می­کند يکی نسخه فضاله که از خود کتاب علاء است يکی از طريق صفوان از کتاب علاء، از دو راه اين مطلب را نقل می­کند، فی الرجل يقدم من الغيبه، فيدخل عليه وقت الصلاة فقال ان کان لايخاف ان يخرج الوقت فيدخل و ليتم يعنی تا برسد به خانه­اش و به زندگی­اش وقت خارج نمی­شود فليتم و ان کان يخاف ان يخرج الوقت قبل ان يدخل فليصل و ليقصر، خيلی واضح است به نظر من،

س: فرض کرده وظن

ج: غير از اين­که حالا يک نکته را چون عرض کرديم که مرحوم شيخ مفيد و سيدمرتضی ببينيد اين تحولی که در فقه شيعه شد البته اين الآن از بحث اختلاف نسخه خارج شديم رفتيم روی تقريب فتوی، قبول فتوی چطور شد عرض کرديم يکی از نکاتی که در فقه شيعه بود ابتداءً ما مراحل فقه شيعه و معارف شيعه اين طور بود اول حديث بود بعد اين حديث منظم شد، مثلاً احاديث صلات يک جا شد احاديث زکات يکجا شد، بعد اين احاديث منظم شد اول متفرق بود مثلاً علاء ممکن بود در يک صفحه از سه­تا باب سؤال کرده باشد پنج باب سؤال کرده بعد اين­ها منظم شد امثال حسين ابن سعيد و ديگران، کتاب الصلاة، کتاب الکذا منظمش کردند روايت منظم شد مرحله بعدی اين روايتی که در کتاب الصلاة مثلاً در باب اذان کتاب الصلاة بود اين روايت را برداشتند مکررات را حذف کردند آنی که قبول داشتند علامت گذاشتند، آنی را که قبول نداشتند کنار گذاشتند مکررات حذف کردند سند را هم حذف کردند شد متن فقهی اين ترتيب شيعه است اين در اهل سنت نبوده، پس ابتداءً عهد نصوص روايات مجرد و متفرق بعد روايات مبوب مرحله سوم مرحله انتقال از روايت به فتوی، اين را آقای بروجردی اسمش را گذاشتند اصول متلقات، اين اصول متلقات آقای بروجردی اين است، و اين مرحله دارای يک ارزش خاصی است چون اين فتاوی عين روايات بوده ممکن است آن روايات به ما نرسيده باشد اما در اين فتوی موجود است، اين کتب ارزش خاصی دارند ولو به صورت فتواست ليکن ارزش روايي دارند و عرض کرديم اين را آقای بروجردی مطرح کردند به اسم ايشان مشهور شد ليکن اصلش مال ملامحمد امين استرآبادی است در فوائد مدنيه اين را دارد اين مطلب را، که ممکن است ما در يک مسأله­ای چون ايشان اجماع را به شدت حمله می­کند اجماع را، اجماع را قبل می­گويد بلی يستثنی من ذلک موردان جايي را که يک مطلبی ما در روايت نداريم اما قدمای اصحاب ما چون اين­ها عين روايات فتوی می­دهند اگر آن­ها گفتند اين را قبول می­کنيم چون اين روايت است فتوی،

س: فتوی به روايت

ج: من اسمش را گذاشتم عهد انتقال از نصوص به فتوی، از روايات به فتاوا، انتقال از روايات و نص به فتوی اين عهدی است تقريباً از سال­های دويست و پنجا تا مثلاً چهار صد و چهار صد و پنجا داريم بعد فقه تفريعی بهش اضافه شد ديگر فتوی منحصر به روايت نشد، اين هم از سال­های چهار صد و سی شيخ طوسی که شروع کرد ديگر اين يواش يواش بين اصحاب که بعدها به طور طبيعی فقه اصحاب ما مزيجی شد، يک مقدارش نصوص است يک مقدارش هم تفريعات است مثل محقق بهترين کتاب در اين جهت محقق است شرايع، مابين فقه منصوص و مابين فقه تفريعی هردو را جمع کرد، دقت کرديد اين ببينيد يکی از بهترين کتاب­های ما در اين عهد سوم کتاب فقه الرضاست،

س: انتقال از نص به فتوی

ج: انتقال از نص به فتوی، و به اعتقاد ما اگر اين کتاب همان تأديب شلمغانی باشد به قول شيخ در غيبه اسمش را گذاشته تأديب يا تکليف باشد و اين ابداع حسين ابن روح باشد

س: ابداع به چه معنی؟

ج: ابداع يعنی کار جديدی، چون واقعاً خب حسين ابن روح احساس کرد مثلاً الآن در حدود به اصطلاح چهل و چهار سال از غيبت گذشته موجب اصلاً آن زمان غيبت صغری را حيره می­گفتند الضلال من الحيره، نجات چه است؟ اين فلان من الحيره

س: امامه و تبصره من الحيره

ج: تبصره من الحيره الامامه، اين را حيرت می­دانستند و ايشان از آن طرف مبانی بغدادی­ها که برای خودش شکل گرفته بود و مبانی قمی­ها که آن­ها بيشتر رو جنبه­های روايي بودند ايشان به ذهنش رسيد اين ابداع را بکند، يک رساله عمليه مشترک بنويسد مثل رساله عمليه مراجع هست زمان ما نوشتند يک رساله­ای عمليه مشترک بنويسد مابين فقه قم و بغداد اگر اين تصور بنده درست باشد، به شلمغانی هم که مرد ملايي بود بگويد اين کار را تو انجام بده، يک رساله­ای که هم مبانی قمی­ها درش باشد هم بغدادی­ها و منشأ وحدت در جامعه شيعه بشود دقت کرديد تکليف ظاهراً رو اين اساس نوشته شده اگر اين مطالب اين مقدماتی که حالا به ذهن رسيده راست باشد احتمالاً مثلاً اين کتاب بايد در حدود سال­های سه صد و ده پانزده نوشته شده باشد چون بعدها ابن شلمغانی مدعی الوهيت و حلول نسبت بهش دادند اتحاد و از اين حرف­ها شد و کشتنش بعد، اين بايد اوائل قرن چهارم باشد دقت می­کنيد، حدود سه صد و ده، پانزده مثلاً اين کار شده و اين کتاب هم،

س: سه صد و بيست و سه قتلش است؟

ج: قتلش سه صد و بيست و سه است يا بيست و دو است يا بيست و سه، اين به نظر ما زمينه شد که بعد از غيبت کبری هم اين کتاب محور قرار بگيرد چون عامل وحدت مابين قم و بغداد بود و اين کتاب مورد قبول واقع بشود لذا ما بعد از اين­که نگاه می­کنيم عده­ای از اجماعات سيدمرتضی در اصل از اين کتاب موجود است، معلوم می­شود بعد از اين کتاب بعد از سال سه صد و ده و پانزده يک تلقی اين مطالبش بين اصحاب شده يک نوع تلقی شده بين اصحاب زمينه اجماعات بعدی را يک مقدارش را همين کتاب درست کرده، و اين به خاطر اين فقيهی بوده که بالاخره روايات را ديده کم و زياد کرده ترجيح داده بررسی کرده، اين را امثال شهيدثانی اين­ها ملتفت چون اصلاً کتاب فقه الرضا آن وقت مطرح نبود، آقايون معاصر ما هم ملتفت نشدند چطور با اين­که روايت من اشکل ابواب يک دفعه مثل شيخ مفيد مثل سيدمرتضی اين فتوای مشهور را می­دهند اين فتوای مشهور اول بار در فقه الرضا آمده،

س: يعنی متن فقه الرضا را گاهی سيدمرتضی هم تعبير به اجماع می­کند،

ج: اجماع می­کند، چون تلقی به قبول در فقه الرضا و اين طوری است و ان خرجت من منزلک و قد دخل عليک وقت الصلاة و لم تصل خيلی ديگر واضح مثل آن روايت مجمل هم صحبت، حتی خرجت فعليک التقصير، اگر مسافری نماز مسافر بايد بخوانی آقای خويي هم اول بحث و آخر بحث آخرش می­گويد قاعده اين را اقتضا می­کند آقای خويي هم همين مطلب را می­گويد مشهور هم همين را گفتند، آقای خويي هم بعد از اين­که روايت را می­آورد آخرش حل نمی­تواند بکند می­گويد تساقط آخرش به اين می­رسد، فتوا هم الآن به اين است اين اولين باری که ما می­بينيم اين فتوی به اين وضوح می­آيد اين فقه الرضاست، اينی که امثال سيدمرتضی و شيخ مفيد و بزرگان قبول می­کنند اين زمنيه­های قبولش به عهد غيبت صغری بر می­گرده،

س: يعنی اهميتی،

ج: به زمان زمان حسين ابن روح نوبختی و ان دخل عليک وقت الصلات و انت فی السفر و لم تصل حتی تدخل اهلک فعليک التمام الا ان يکون قد فاتک الوقت فتصل ما فاتک مثل مافاتک من صلاة الحضر فی السفر و صلاة السفر فی الحضر، تمام مطلب ايشان اجماع مشهور بين اصحاب ماست تا اين لحظه که من در خدمت­تان هستم

س: می­گويد تدخل اهلک يعنی ديگر از مسافر بودن خارج شد،

ج: تدخل اهلک چون روايتی که ما در دخول داريم بعضی­هايش تدخل منزلک هم دارد لذا اخباری­ها معتقد هستند که اگر داخل شهر شد و

س: به منزل نرسيد

ج: اعتبار به منزل است نه به شهر و نه به حد ترخص

س: روايات بقيه هم هست

ج: بلی منزل دارد

س: آمدم

ج: بلی ديگر من چون اين را خواندم در بحثی که در صوم داشتم نمی­دانم بيست سال قبل کل روايات اين مسأله را خوانديم اصلاً به يک مناسبتی تعبير منزل دارد اخباری­ها بيشتر نظرشان به اين است مثلاً داخل شهر شد، هنوز اذان نگفتند تا به منزل نشستيد اذان گفتند ديگر می­گويد آن روز را بايد افطار بکنيد،

س: الآن وقتی می­گويد تدخل اهلک ديگر همان است منزل است

ج: حالا اين­ها بحث­شان اين است که اهل در آن زمان شامل شهر هم بوده، يک روايتی هم دارد که آن حد به اصطلاح حد ترخص آن هم جزو اهل است

س: پس آن ديگر بايد بحث کرد

ج: حالا اين بحث را ديگر الآن انجام نداديم ديگر ما فعلاً روشن شد آقا چه شد؟ من بحث­مان سر، بلی آقا؟

س: در فقيه هست تفکيک منزل و شهر،

ج: دقت کرديد اين را اخباری­ها دارند من ديگر الآن وارد آن بحث نشدم چون الآن محلی، اين الآن بحثی را که ما داشتيم راجع به دوتا متن که اختلاف دارند از راوی واحد، ليکن کتاب آن راوی واحد نيست يکش کتاب علاء است يکش کتاب حريز است،

س: بعد شما بين اين­ها درمانش باز اين شد که با آن روايت

ج: درمانش را الآن نمی­دانيم چرا فقه الرضا اين درمان را درست کرد؟ بيشتر رفت به کتاب علاء با اين­که کتاب حريز مشهورتر بود، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين، اين هم راجع به اين،

س: کتاب فقه الرضا که زياد جا نيفتاد

4: 14: 1

س: به اسم فقه الرضا نه ولی به اسم تکليف هست که در کتاب­ها

ج: بلی و اين معلوم می­شود کتاب دارای يک ارزش خاص.